

قسمت

عبدالله شهبازی

# معمای مظفر بقایی

مسائل و نکته‌های کوچک در مورد افراد مهم، دیگر کوچک و جزئی نیستند؛ همانگونه که نکته‌های بزرگ در مورد افراد عادی، اهمیتی در خور تاریخ ندارند. وقتی که مساله و نکته‌ای در مورد شخصی چون مظفر بقایی بازگو یا مطرح می‌شود که در برهه‌ای از تاریخ معاصر ایران جزو افراد درجه اول امور سیاسی محسوب می‌گردید، جذاب و خواندنی می‌شود. به خصوص که وی در کنار دکتر محمد مصدق و خلیل ملکی از شخصیت‌های اصلی نهضت ملی شدن صنعت نفت بود و با تاسیس حزب زحمتکشان به همراه ملکی جایگاه ویژه‌ای در جبهه ملی احراز کرده بود. پیشترها کتابی تحت عنوان زندگی سیاسی دکتر مظفر بقایی توسط موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی منتشر شده که حاوی اسناد و پژوهش‌های ارزشمندی پیرامون او و جریان‌ات سیاسی عصر او بود. مقدمه‌ای که بر آن کتاب نگاشته شده خود به گونه‌ای مستقل و حاوی دیدگاه‌های ویژه‌ای بود که اینک به صورت مقاله تقدیم حضور شما گردیده است. به امید آنکه مورد استفاده و التفات شما قرار گیرد.



اسناد شخصی دکتر مظفر بقایی کرمانی در سال ۱۳۲۴ش در اختیار موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی قرار گرفت و من از همان زمان، کار بر روی این اسناد را آغاز کردم. به یقین در زمانی که این اسناد در خانه بقایی بوده، نظم و ترتیب معینی داشته؛ ولی در جریان نقل و انتقالات بعدی به آنبوهی از اوراق به هم ریخته تبدیل شده بود که به همین صورت هم به دست من رسید. به کمک سرکار خانم دکتر دیبا شریعت در طول دو سال این اسناد را مرتب کردم، شخصیت‌ها و نوع خط ایشان را شناختم و برای هر دستخط پرونده‌ای تشکیل دادم. سنگینی کار با خانم شریعت بود و من تنها روزی یکی دو ساعت ایشان را راهنمایی می‌کردم. در طول کار شاق تنظیم اسناد بود که با نقش برجسته عیسی سیهیدی و حسین خطیبی در تحولات سال نهضت ملی شدن صنعت نفت آشنا شدم. متأسفانه، برخلاف اشتیاق فراوان و به دلیل اشتغال تمام وقت به پژوهش زرسالاران، فراغتی برای تدوین کتابی درباره بقایی در آن زمان نداشتم. دکتر حسین آبادیان در سال ۱۳۷۶ تدوین کتابی درباره زندگینامه بقایی را پذیرفت. حاصل کار ایشان کتابی است با مشخصات زیر: حسین آبادیان، زندگینامه سیاسی دکتر مظفر بقایی، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۷، ۶۲۰ صفحه، رقی.

این مقاله، مقدمه‌ای است که بر کتاب فوق نگاشتم. در این مقدمه، به ارتباطات بقایی با کانون‌های صهیونیستی توجه کردم. بعدها، خاطرات شمس قنات‌آبادی منتشر شد و برایم جالب بود که وی نیز، سالها پیش از انقلاب، بر ارتباطات بقایی به صهیونیستها توجه کرده بود. قنات‌آبادی می‌نویسد:

«رژندی که مدتها با بقایی زندگی کرده بود، به شمس قنات‌آبادی گفت: [هیچ می‌دانی دکتر بقایی با

صهیونیستها قرارداد عدم تعرض دارد؟ گفتیم: چرا مزخرف می‌گویی؟ دکتر بقایی کرمانی، پسر میرزا شهاب کرمانی کجا و صهیونیست‌های یهودی کجا؟ گفت: هیچ دیده و شنیده‌ای که بقایی در گذشته که هم قلم داشت و هم تریبون و هم حزب و هم کرسی خطابه، در میتینگ‌ها یک دفعه، یک کلمه علیه صهیونیست بین الملل سخنی بگوید؟ حال آنکه به هیچ وجه نه در عروسی و نه در عزا دست از سر پور نیکان [؟] دریایی (انگلیسها)

بر نمی‌داشت. گفتیم: نه، نشینده‌ام؛ ولی این دلیل نمی‌شود که او طرفدار صهیونیست بین‌الملل باشد. گفت: نگفتم طرفدار آنهاست. گفتیم: با صهیونیستها قرارداد عدم تعرض دارد... آخر از چه طریق؟ گفت: از طریق شوهر خواهرش، دکتر رستگار که از دارودسته یهودیهای سرشناس جهانی است و صاحب فاز یک اتومبیل سازی. گفتیم: باز هم این دلیل نمی‌شود. حتی اگر خواهر آدم هم طرفدار شخص با فکری باشد، دلیل همفکری برادر نیست. گفت: آدم دیرباوری هستی...»<sup>۲</sup>

دکتر مظفر بقایی کرمانی (۱۲۹۰ - ۱۳۶۶ش) یکی از بحث‌انگیزترین شخصیت‌های سیاسی تاریخ معاصر ایران است. او در یک خانواده دارای پیشینه سیاسی در کرمان به دنیا آمد. پدرش، میرزا شهاب، از فعالین انجمن‌های مخفی وابسته به لژ یبازی ایران در دوران محمدعلی شاه و پس از آن در کرمان بود و رهبری سازمانی را به دست داشت که مجمع احیای نفوس نامیده می‌شد. او سپس ریاست فرقه دمکرات کرمان را به دست گرفته در دوره چهارم به نمایندگی مجلس شورای ملی رسید و تا پایان عمر در تهران به سر برد.

مظفر در ۱۸ سالگی به خرج دولت برای ادامه تحصیل راهی فرانسه شد و در ۲۷ سالگی به ایران بازگشت. با رواج فعالیت احزاب سیاسی در فضای پس از شهریور ۱۳۲۰، بقایی راه پیشرفت خود را در فعالیتهای حزبی یافت. او ابتدا، به عضویت حزب اتحاد ملی، که توسط سهام‌السلطان بیات، سیدمحمدصادق طباطبایی (از دوستان پدرش) و باقر کاظمی تشکیل شد، درآمد و خزانه‌دار حزب فوق شد. مدتی بعد، از این حزب جدا شد و به عضویت حزب کار مشرف‌النوله نفیسی درآمد و در روزنامه پند - نشریه این حزب - مقالاتی می‌نوشت. فعالیت سیاسی بقایی با تاسیس حزب دمکرات ایران، به رهبری قوام‌السلطنه وارد مرحله جدیدی شد. بقایی، به سان گروه‌کثیری از جوانان جویای نام آن زمان، به این حزب پیوست. او در حزب دمکرات قوام به سرعت رشد کرد و برای تاسیس و تصدی شعبه این حزب در کرمان به این خطه رفت و سرانجام، در سال ۱۳۲۶ به عنوان نامزد این حزب از کرمان به مجلس پانزدهم راه یافت.

برخی نویسندگان، حزب دمکرات قوام را حزبی متمایل به آمریکا می‌دانند و فعالیت بقایی در آن را سرآغاز گرایش او به امپریالیسم آمریکا تلقی می‌کنند؛ در حدی که او در تمامی دوران پسین زندگی سیاسی‌اش به عنوان «مهره آمریکا در عرصه سیاسی ایران» عمل می‌نمود.<sup>۳</sup>

پیچیدگی نقش سیاسی بقایی بیش از اینهاست. جاه‌طلبیهای شخصی و تنازع او با کانون‌های روز قدرت به وی چهره خاصی می‌بخشید و شناخت پیوندهای خارجی

بقایای را دشوارتر می‌ساخت. به زعم برخی کارشناسان، عملکردهای بقایای بیش از هر چیز منطبق با تکاپوی سازمانهای مخفی صهیونیستی است که درست در همین دوران تحرکی سخت را در ایران پی می‌گرفتند. چنان که می‌دانیم در ۱۴ مه ۱۹۴۸م/ ۲۴ اردیبهشت ۱۳۲۷ش دولت اسرائیل به طور رسمی اعلام موجودیت کرد و محمد ساعد - نخست‌وزیر وقت ایران - با دریافت ۴۰۰ هزار دلار رشوه در جلسه ۱۴ اسفند ۱۳۲۸ دولت اسرائیل را به طور دو فاکتو به رسمیت شناخت.<sup>۴</sup> این بیانگر تحرک وسیع سازمانهای مخفی صهیونیستی در ایران آن روز است. به هر تقدیر، هر چند شناسایی نوع کانونهای خارجی هدایت‌کننده بقایای دشوار باشد؛ ولی در پیوندهای عمیق او با آنان تردیدی نیست.

بقایای از سالهای آغازین فعالیت سیاسی‌اش با حسن پاکروان - سرلشکر و رییس بعدی ساواک - و مادر فرانسوی او، امینه پاکروان رابطه نزدیک داشت. این رابطه تا واپسین سالهای زندگی اینان ادامه یافت. به این حلقه دوستان باید عیسی سپهبدی و علی زهری را افزود. این حلقه ارتباط نزدیک با سفارت فرانسه در تهران داشت. در این میان، پیوندهای بقایای با عیسی سپهبدی، دوست دوران فرانسه او از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اسناد به دست آمده تردیدی بر جای نمی‌گذارد که سپهبدی واسطه انتقال برخی پیامهای مرموز به بقایای بود که راه سیاسی او را ترسیم می‌کرد. نمونه‌هایی از این اسناد در کتاب حاضر، معرفی شده است که شاید مهم‌ترین و حیرت‌انگیزترین آنها متن پیش‌نویس نطق بقایای در استیضاح دولت ساعد باشد. این سند، استیضاح تاریخی فوق‌را که واجد اهمیت فراوان در تحولات سیاسی آن دوران است، به عنوان یک سناریوی از پیش طراحی شده به نمایش می‌گذارد. عیسی سپهبدی از سال ۱۹۳۲ در پاریس به سر می‌برد و پس از بازگشت بقایای به ایران نیز به طور منظم با او مکاتبه داشت. این مکاتبات و نامه‌های سپهبدی و بقایای در دوران اقامت آنها در فرانسه، بیانگر رابطه بسیار صمیمانه میان این دو است. سپهبدی تا بهمن ۱۳۲۵ش/ ژانویه ۱۹۴۷م در پاریس بود؛ ولی ناگهان تصمیم گرفت به ایران بیاید. او در نامه مورخ ۲۴ ژانویه ۱۹۴۷م/ ۴ بهمن ۱۳۲۵ش به بقایای که از طریق آدرس شخص ثالثی و نه به طور مستقیم ارسال کرد، نوشت:

«اکنون تغییر بزرگی در پروژه زندگانی من حاصل شده. با اینکه تصمیم قطعی داشتم چند سالی در پاریس بمانم، اکنون، به دلایلی که باید حضوراً عرض کنم ناچار به مراجعت هستم و در حوالی ۱۵ اسفندماه آتی... مسافرت خواهم نمود.»

او آرزو می‌کند که بقایای تا زمان مراجعه او به ایران در کار وکالت موفق باشد تا «خواب روحانی‌ای» که دیده است، تعبیر خود را آشکار کند. زمان ورود سپهبدی به ایران مقارن با آغاز عملیات بدامن است که توسط شاپور ریپورتر هدایت می‌شد. هم‌زمان با ورود سپهبدی به ایران رشد سریع بقایای آغاز گردید. در آذر ۱۳۲۶ بقایای، عضو هیات اجراییه موقت حزب دمکرات ایران و دبیر آن و عضو هیات سری تصفیه حزب دمکرات ایران شد.

آقای این «خواب روحانی» در مکاتبات بعدی سپهبدی با



بقایای در کنار محمد مصدق

بقایای تداوم دارد؛ الهامی غیبی که گویا بقایای را به سوی سرنوشتی بزرگ فراخوانده است. باید بیفزاییم که بقایای تا پایان عمر به این «الهام غیبی» باور عمیق داشت و بارها ورود خود به صحنه سیاست و عملکردهای خویش را به عواملی ماورای طبیعی نسبت می‌داد که گویا هادی او در مقاطع حساس زندگی‌اش بوده است. برای نمونه، در سال ۱۳۳۶ در نامه‌ای از تهران به علی زهری در پاریس نوشت:

«در چند کاغذ پیش از این دو سوال کرده بودی که چه می‌خواهیم و چه باید کرد... در باب «چه باید کرد» جوابی پیدا نمی‌کنم. به گذشته هم که مراجعه کردم، دیدم خودم هیچ وقت به این سوال جواب نداده‌ام. هر وقت کاری کرده‌ایم، به دلم اثر کرده است یا یک نوع الهام باطنی مرا کشانیده است... و حالا هم (البته به سهم خودم) منتظر اثر قلبی و الهام باطنی هستم که چه بکنم و این حالت فعلی *intertie* هم اقل یک قسمتش مربوط به همان نیامدن الهام است. غیر از این هرچه بخواهم بنویسم لفاظی و کلیشه‌سازی خواهد بود...»

حالتی است که یکی دوبار در بچگی به من دست داده است و شاید هم برایت گفته باشم؛ زیرا کمتر چیزی هست که من برایت تعریف نکرده باشم... بعداً هم از وقتی که به اصطلاح بزرگ شده‌ام، بارها برایم اتفاق افتاده است که زمان حاضر به نظرم مثل خواب (رویا) آمده است و غفلتاً پنداشته‌ام که دارم خواب می‌بینم و وقتی که از خواب بیدار شوم، مثلاً در خانه پدرم خواهم بود. در ده سالی که فرنگ

بودم، چهار پنج دفعه این حالت به طور *intense* به من دست داد. بعدها هم همین طور. هر چند که در این چند سال اخیر بیش از یکی دو بار این حالت را نداشته‌ام... بقایای در نامه‌های دیگرش نیز مکرر از الهامهایی که به او می‌شود یاد می‌کند. به عنوان مثال، در نامه ۱۸ اسفند ۱۳۳۶ به زهری می‌نویسد: «تصور می‌کنم که این هم یکی از الهاماتی بود که این طور عمل بکنیم.» در میان اسناد عیسی سپهبدی، آشکارا با دو گونه نامه به بقایای سروکار داریم. نخست، نامه‌هایی است که بیانگر روابط شخصی بقایای و سپهبدی است. در این نامه‌ها سپهبدی دوست بقایای است و نوع رابطه از همان سنخی است که علی زهری و حسین خطیبی با بقایای دارند. برای نمونه، سپهبدی در نامه ۱۸ بهمن ۱۳۳۰ از تهران به بقایای در کرمان چنین می‌نویسد:

«قربانت گردم پس از یک هفته مفارقت، تلگراف ۱۷ بهمن پنجشنبه شب زیارت شد. طی یک هفته گذشته تا این تاریخ از لحاظ جریانات حزبی نهایت نظم و آرامش برقرار بود... تنها موضوعی که قابل عرض است که آن هم هیچ‌گونه نگرانی ندارد، یک انشعاب قلبی است که روز شنبه و یکشنبه گذشته به وسیله یک اعلامیه مفتضحانه آفتابی شد. البته «هاله» [حیدر رقابی] خیلی این طرف و آن طرف زده که روزنامه باختر، اعلامیه را منتشر سازد. آقایان زیر بار نرفتند... آقای دکتر فاطمی درباره اخراج هاله مختصر غری به من زد که موضوع را از لحاظ حزبی

**قنات آبادی می نویسد:**  
«[رندی که مدتها با بقایی زندگی کرده بود، به شمس قنات آبادی گفت:] هیچ می دانی دکتر بقایی با صهیونیستها قرارداد عدم تعرض دارد؟ گفتم: چرا مزخرف می گویی؟ دکتر بقایی کرمانی، پسر میرزا شهاب کرمانی کجا و صهیونیستهای یهودی کجا؟!»

**سپهبدی، رابط بقایی با کانون پنهان و مرموز بوده و از این طریق در مقاطع حساس رهنمودهای آن کانون را به بقایی ابلاغ می کرده است**

**در دوران نخست وزیر رزم آرا، بقایی سر سخت ترین مخالف او بود و به همین دلیل دستگیر و به یک سال زندان محکوم شد؛ اما در دادگاه تجدید نظر تبرئه گردید!**

برایش تشریح کردم و گفتم که ما پیش بینی این توطئه را می کردیم و عمل اخراج هاله قبل از انشعاب قلابی از جهت حزب، شاهکار محسوب می شود و چاره ای نداشتیم. در این باب، بحث مفصل است که در این مختصر یا نمی گنجد یا جایز نیست عرض کنم تا شفاها صحبت کنیم. در همان زمان انتشار اعلامیه یک جمعیت «پان» در بهارستان افتتاح شد که تظاهراتی کردند. آقایان مکی و فاطمی از آن با قوت و قدرت پشتیبانی کرده و می کنند.

از جهت مسجد سهسالار و قرائت [آرا] که تا فردا ظهر شنبه محققا به کلی تمام خواهد شد. گویا، آقای مهندس مزدا تلگرافی عرض کرده اند. ما خیلی مراقب جریان اوضاع بودیم. شرح آن بسیار مفصل است. با تمام تلاشها و دله دزدیها، زهری طبق پیشگویی آمارگر ۵۵ هزار رای در انجام کار خواهد داشت. معظمی را یا دوز و تقلب در ردیف ۱۳ نگاه داشتند. کریم آبادی و بهبهانی به کلی پرت شدند. از نگاهداشتن معظمی در ردیف ۱۳ منظور فوق العاده ای در پیش بود که آثار آن در آینده آن هم برای رسوایی بعضیها، مکشوف و علنی خواهد شد که داستان آن مفصل است...

کلوب مصدق دوباره جریان پیدا کرده. خودم عصر در آنجا صحبت کردم. علی [زهری] صبح مشغول فعالیت و تیریک شنیدن است و برای ما موفقیت فوق العاده و منشا حسادت بی اندازه گردیده است. از منزل خودت خبر دارم، همه سلامت هستند. در کلیه اوضاع هیچ گونه نگرانی نیست؛ لیکن حضور خودت در تهران نهایت ضرورت را دارد. جلسات جبهه تشکیل می شود و کماکان حقیر شرکت می کنم... کلیه رفاقا، علی، دیوشلی و سایرین و سایرین خوب هستند و سلام دارند. امینوارم هرچه زودتر به زیارتت نایل شوم. حضور بندگان آقای مهندس رضوی عرض ارادت و بندگی دارم.

قربان و تصدقت عیسی»  
این گونه نامه ها بیانگر رابطه عادی سپهبدی و بقایی است. با این وجود، در مجموعه مکاتبات سپهبدی و بقایی تعدادی نامه نیز وجود دارد که رابطه ای کاملا متمایز و شگفت را به نمایش می گذارد. در این نامه ها، که تعداد آنها زیاد نیست، سپهبدی نه دوست بقایی بلکه راهنما و مرشد اوست. نثر نامه ها به طور کامل تفاوت دارد و لحن آنها بیانگر نوعی دستورالعمل تحکم آمیز و آمرانه به بقایی است. در این گونه نامه ها، سپهبدی از مقام یک استاد روحانی عالی مقام یا بقایی سخن می گوید و او را به عمل قاطع سیاسی فرامی خواند. این نامه ها به مقاطع بسیار مهم و سرتوشت ساز در تحولات سیاسی آن زمان تعلق دارد. صرف نظر از مواردی که در متن کتاب مندرج است، یک نمونه دیگر، رهنمودهایی است که در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۳۱ از طریق سپهبدی به بقایی ابلاغ شده است. این زمان، آغاز اختلافات درونی حزب زحمتکشان است که سرانجام در مهر ۱۳۳۱ به اخراج گروه خلیل ملکی از حزب منجر شد. در این نامه بقایی به اخراج گروه ملکی فراخوانده شده است. به لحن نامه توجه کنیم:

صبح دوشنبه ۲۲ اردیبهشت  
پیشنهاد عیسی به مظفر برای ترمیم کار حزب

## الف - جنبه کلی و اصولی

۱ - من برای داوری خودم محکی و مقیاسی و معیاری جز «نور» ندارم. هرچه و هر که از جنس نور یا متمایل به نور نباشد از جنس تاریکی است و تاریکی باید برافکننده شود و بدین منظور دستور آسمانی را برای مطالعه و تفکر و تامل یادآور می شوم:

«شما باید نمک زمین، چون نمک خراب و فاسد گردد به چه چیز نمک را به اصلاح آورند؟ به هر چیزی لایق نباشد، الا بیرون انداخته شود و پایمال خلق شود.»  
«اگر چشم راست تو، تو را خیانت کند بر کن و از خود دور انداز. تو را آن بهتر است که در زندگانی به یک چشم روی از آنکه به دو چشم در دوزخ، جایی که کرم نمیرد و آتش ایشان نخسید.»

۲ - عامل زمان: صبر و شکیبایی که تا این دقیقه برای کشف و تحقیق و بیجا شدن حریف بسیار زیننده بود، از این لحظه سم قاتل است؛ زیرا به سردهسته راهزنان و خائنان اگر بیشتر فرصت و مجال دهند باعث تجری دزدان و خائنان دیگر شود. آن مرد که در تاریکی خشم و عناد است مانند «بلزبوب» همواره در تلاش و وسوسه است و هرگز از پای نخواهد نشست؛ پس مانند خر آسیا به گردن ما آویخته و ما را غرق خواهد کرد.

ریشه تاریکی باید برافکننده شود تا نور جلوه کند...<sup>۵</sup>

## ب - جنبه عملی

۱ - مسوولین تشکیلات و تبلیغات و تعلیمات که استعفا داده و یا تن به کار نمی دهند، باید با (اخطار به کتبی) احضار شده، بازخواست شوند و کار خود را به مسوولین تحویل دهند به سلامتی و درستی، والا به عنوان ترمذ اخراج شوند به موجب اعلامیه رسمی در روزنامه.

۲ - مامورین و مسوولین تشکیلات از کسان امین به شخص دکتر بقایی تحت سرپرستی احمد همایون که هر شب مواخذه کند، با احکام کتبی گمارده شوند. (سرپرستی تشکیلات از این جهت باید زیر نظر همایون باشد که ارتباط با مسوولیت مالی و وصول عایدات حزب دارد.)

۳ - من خودم مسوولیت تبلیغات و تعلیمات را، در صورتی که مسوولین قبلی رسما استعفا بدهند و یا عملا کار نکنند، می پذیرم و در حزب بیوته می کنم تا کارها رو به راه شود و کلاس کادر را تجدید می کنم تا جنبه

مکتب داری که تنها راه جلب افراد مومن است، احیا شود و مظفر باید یک درس منظم هفتگی در این کلاس بپذیرد.

۴ - یک تفتیش و انتظامات بسیار قوی و موثر هم تحت سرپرستی و مسوولیت مظفر باید تشکیل شود که هر روز گزارش روزانه راجع به جریانات و عوامل تقدیم کنند.

فعلا این امور باید با قطعیت و سرعت انجام شود و برای تحریرات و دفتر حزب هم باید یوسفی زاده از جنبه مسامحه عادی خود بیرون آید، والا به شخص منظم و مرتب دیگری سپرده شود.

نمونه های دیگر از این گونه نامه ها در متن کتاب مندرج است.

چنان که می بینیم در این نامه سپهبدی زیردست حزبی بقایی نیست؛ رهنموددهنده و راهنما و استاد اوست. این نوع خاص از رابطه را در هیچ یک از مکاتبات دوستان صمیمی بقایی با او نمی یابیم. تعمق در نامه های فوق این

نظریه را به جد مطرح می‌سازد که سپهبدی رابط بقایای با کانون پنهان و مرموز بوده و از این طریق در مقاطع حساس رهنمودهای آن کانون را به بقایای ابلاغ می‌کرده است. آن «مرشدی» که از طریق سپهبدی با بقایای سخن می‌گوید، کیست؟ این پرسشی است که پاسخ قطعی به آن با اسناد موجود ممکن نیست. با این وصف، به گمان نگارنده، این شیوه عملکرد بیش و پیش از هر کس با تگابوی شاپور ریپورتر در این دوران منطبق است. آشنایی سپهبدی و شاپورچی به طور کامل محتمل است. هر دو از کارکنان سفارتخانه‌های خارجی در تهران بودند (سپهبدی در سفارت فرانسه و شاپور ریپورتر در سفارت هند و سپس ایالات متحده آمریکا) و هر دو به کار تدریس در دانشگاه جنگ اشتغال داشتند، سپهبدی زبان فرانسه تدریس می‌کرد و شاپور ریپورتر زبان انگلیسی. طبق سند بیوگرافیک سرویس اطلاعاتی بریتانیا درباره «سرتیپ شاپور ا. ریپورتر، پسر مرحوم سفر اردشیرجی ریپورتر دارای نشان شوالیه فرمانده امپراتوری بریتانیا و لیدی شیرین بانو» که تصویر آن در اختیار نگارنده است، شاپور «در سال ۱۹۴۷ به وزارت امور خارجه هند مامور و به عنوان دبیر اول ارشد، اولین سفیر اکروودیت هند در ایران در تهران مشغول فعالیت شد... در جریان بحران نفتی و در یک دوره سه ساله به وزارت امور خارجه ایالات متحده مامور و به عنوان مشاور سیاسی هندرسن، سفیر کبیر در تهران، منصوب شد. در تمامی دورانی که منجر به سرنگونی مصدق شد، او مسوولیت عملیات در منطقه را عهده‌دار بود. در این دوران او در دانشکده سلطنتی ستاد [دانشگاه جنگ] در تهران نیز تدریس می‌کرد و برای نشریات تایمز (لندن) و گزارشهای ایالات متحده و اخبار جهانی و سایر نشریات گزارش تهیه می‌نمود.»

بررسی بیشتر در زندگی و شخصیت عیسی سپهبدی روشن می‌کند که وی نمی‌توانست شخص نویسنده چنین رهنمودهای عجیب قاطع و تعیین‌کننده‌ای به بقایای باشد. دکتر سعید فاطمی، در جلسه‌ای که به دعوت نگارنده در تاریخ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۷۵ در محل موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران برگزار شد، نامه‌های فوق‌الذکر را مطالعه نمود و نظر خود را بیان داشت. خلاصه سخنان ایشان چنین است:

«بر اساس تجربه ۵۰ ساله‌ام و آشنایی بسیار نزدیک با سپهبدی (روزی‌هایی بود که من ۸ ساعت با وی در یک اتاق در دانشگاه تنها بودم و او را در حد اعضای خانواده‌ام می‌شناسم) برای من قابل قبول نیست که سپهبدی به بقایای دیرکتیو می‌داده است. یقیناً او رابط بوده است. عیسی سپهبدی پس از ورود به ایران در سال ۱۳۲۶ منشی سفارت فرانسه بود و به دانشجویان ویزا می‌داد. ولی خیلی سریع رشد کرد و استاد دانشگاه شد. فردی بود بسیار فاسد از نظر اخلاقی و بسیار دزد و کثیف. از خود من پنج هزار تومان رشوه گرفت؛ برای تصویب کار قانونی من در شورای دانشکده. دکتر ابوالقاسم قمشاهی، که حی و حاضر است، نیز به ایشان یک قالیچه و دو گونی برنج رشوه داد. پنجاه سال است که من سپهبدی را می‌شناسم. اصلاً چنین شخصیتی که مغز متفکر بقایای باشد نبود. مردی به غایت ترسو، ناپاک و بی‌شخصیت بود. در اواخر

عمر دیوانه شد و تجاست خود را می‌خورد. تا این اواخر زنده بود و پس از انقلاب فوت کرد. با شمس‌الدین امیرعلایی خویشاوندی داشت؛ ولی امیرعلایی از او بدش می‌آمد.

دکتر گریدی - رییس دفتر اطلاعاتی سفارت آمریکا (USIS) در تهران - دوست شبانه‌روزی سپهبدی بود. گریدی به فرانسه کاملاً تسلط داشت و سپهبدی با او معاشرت زیاد داشت. برای من قطعی است که همه این مطالب دیکته شده به سپهبدی است و او قطعاً رابط بوده است برای انتقال دستورات به بقایای.

دو سه نفر زنده هستند. آنها را بخواهید و بدون پیشداوری و التای نظر خودتان از آنها استفسار کنید. قطعاً همین نظر را خواهند داد که فکر مندرج در این مطالب از سپهبدی نیست و اصلاً سپهبدی چنین آدمی نبود. دکتر قمشاهی، دکتر ضیاءالدین دهشیری از آن نسل هنوز زنده‌اند. سپهبدی چنین آدمی نبود. فردی بود تبیل، زیرکار دررو، زنباره و رشوه‌خوار. خواهر اسفندیار بزرگمهر همسر او بود. وی ابتدا دانشجویش بود و بعد او را به زنی گرفت. مبتلا به سرطان شد. برای عمل در بیمارستان نمازی شیراز بستری شد. سپهبدی برای اینکه پول عمل را ندهد، زن را در بیمارستان گذاشت و فرار کرد.»

چنان که گفتیم، با ورود سپهبدی به ایران تگابوی سیاسی گسترده بقایای آغاز شد. بقایای به کمک محفل فوق‌الذکر و با حمایت سیاسی رضا حکمت (سردار فاخر) موفق شد در اوایل سال ۱۳۲۶ دوره جدید روزنامه شاهد را منتشر کند. شاهد، به عنوان ارگان سیاسی مظفر بقایای شهرت فراوان یافت. او با حمایت آشکار شبکه‌های مطبوعاتی و تبلیغاتی داخلی و خارجی به سرعت به یکی از چهره‌های برجسته سیاسی روز بدل شد تا بدانجا که در انتخابات مجلس شانزدهم به عنوان نماینده دوم تهران به مجلس شورای ملی راه یافت. (نماینده اول دکتر محمد مصدق بود.)

در دوران نخست‌وزیری سپهبد حاج علی رزم‌آرا، بقایای سرسخت‌ترین مخالف او بود و به همین دلیل دستگیر و به یک سال زندان محکوم شد؛ اما در دادگاه تجدیدنظر تبرئه گردید. این مخالفتها و محاکمه‌های جنجالی که توسط مطبوعات آن زمان انعکاس وسیع می‌یافت، شهرت بقایای را افزایش داد. بدینسان، بقایای در آستانه چهل سالگی به یکی از چند چهره درجه اول سیاسی کشور بدل شد.

در اسفند ۱۳۲۹ رزم‌آرا به قتل رسید و مدت کوتاهی بعد طرح ملی شدن صنعت نفت که بقایای یکی از امضانندگان آن بود، تصویب شد. در این زمان، که مقارن با نخست‌وزیری حسین علا است، بقایای در راس سازمان خلق ید از شرکت نفت انگلیس و ایران قرار گرفت. این حوادث، در اردیبهشت ۱۳۳۰ به تشکیل دولت دکتر محمد مصدق انجامید و اختلافات میان ایران از یک سو و شرکت نفت انگلیس و دولت بریتانیا از سوی دیگر به اوج خود رسید.

در این دوران، بقایای خود را به عنوان یکی از چهره‌های اصلی نهضت ملی مطرح می‌کرد و به این عنوان نیز شناخته می‌شد. از جمله، بقایای طی نطقی در مجلس، خود را به عنوان «مراقب و محافظ دکتر مصدق، پیشوای خودم که به ملت ایران و به ما بزرگ‌ترین درس فداکاری

را داده» مطرح نمود. حادثه مهم دیگری که نقش بقایای را در حوادث سیاسی روز برجسته کرد و او را به یک چهره جنجالی و شاخص «ضد انگلیسی» بدل نمود، ماجرای خانه سدان است. به ظاهر در اوایل تیرماه ۱۳۳۰ امیرحسین پاکروان - کارمند شرکت نفت انگلیس و ایران - به بقایای اطلاع داد که اسنادی از اداره انتشارات و تبلیغات شرکت نفت به منزل ن.ر. سدان - نماینده شرکت نفت انگلیس در ایران - در خیابان قوام‌السلطنه منتقل می‌شود. بقایای به همراه سرلشکر فضل‌الله زاهدی - رییس شهرداری وقت - و جهانگیر تفضلی خانه سدان را تفتیش کرد و اسناد مزبور را به دست آورد. بخشی از اسناد خانه سدان توسط بقایای در روزنامه شاهد و دیگر مطبوعات آن زمان، منتشر شد و جنجال بزرگی به پا کرد. بعدها، در جریان دادگاه لاهه (خرداد ۱۳۳۱) اسناد خانه سدان به عنوان مدارک مداخله شرکت نفت انگلیس در امور داخلی ایران ارایه شد.

امروزه، اصالت این ماجرا مورد تردید جدی است و برخی محققین، از جمله ابراهامیان<sup>۷</sup>، اسناد فوق یا بخشی از آن را جعلی یا دستکاری شده می‌دانند.<sup>۸</sup>

در این دوران بقایای با خلیل ملکی همکاری نزدیکی را آغاز کرد. ملکی از رهبران حزب توده بود که در سال ۱۳۲۶ انشعاب پرهیاهویی را از این حزب سازمان داد و منادی مشی سوسیالیستی مستقل از مسکو شد. این مشی، بعدها به نام نیروی سوم شهرت یافت. پس از مدتی، ملکی به اتفاق هوادارانش به سازمان نگهداران آزادی، به رهبری بقایای پیوست و در اواخر اردیبهشت ۱۳۳۰ به اتفاق بقایای، حزب زحمتکشان ملت ایران را تأسیس کرد. روزنامه شاهد، ارگان این حزب بود. سازمان نگهداران آزادی و سپس حزب زحمتکشان ملت ایران، با بهره‌گیری از تجارب سازمانی و تئوریک ملکی و دوستانش توانست در این بین روشنفکران و کارگران نفوذی کسب کند. حزب زحمتکشان که تنها سازمان متشکل عضو جبهه ملی ایران به شمار می‌رفت، نقش اصلی را در مقابله با نفوذ حزب توده بر عهده گرفت. مقابله این دو حزب، حوادث خشونت‌آمیزی آفرید که در نهایت، نهضت ملی ایران را تضعیف نمود.

ادامه دارد

**پی‌نوشتها**

۱ - شاید در اصل، بویزنگان باشد و در چاپ اشتباه شده؟

۲ - خاطرات شمس قنات‌آبادی، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۷، صص ۳۲۰ - ۳۲۱.

۳ - دکتر سیفالرضا شهبانی، «مروری بر زندگی مظفر بقایای»، کیهان، ۱۳ - ۱۵، دی‌ماه ۱۳۶۶.

۴ - ویلیام شوکراس، آخرین سفر شاه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهبوی، تهران، البرز، ۱۳۶۹، ص ۹۳.

۵ - اشاره به خلیل ملکی است.

**6 - Field Operations**

۷ - بنگرید به: پرواند ابراهامیان، «فکر توطئه‌چینی در فرهنگ سیاسی ایران»، کنکاش (چاپ خارج از کشور)، دفتر هفته‌نامه تابستان ۱۳۶۹.

۸ - نگارنده طی کار چند ساله خود بر روی اسناد خانه سدان در مجموعه بقایای به این نتیجه قطعی رسید که اسناد فوق کاملاً جعلی است. به عبارت دیگر، اصل اسناد، دستمایه قرار گرفته و اسامی و مواردی که مورد نظر بوده به اسناد افزوده شده. در این باره دلایل کاملاً مستندی دارم که در زمان مناسب به صورت مقاله عرضه خواهم کرد.